

برآمدن آرزوی زارت حضرت محمد بن احمد م لگو: دست و چند بار، حج به جای آوردم. و هر بار، خود را به پرده کعبه م آو یختم و به حظ م و حجرالأسود و مقام ابراه م م رفتم و دائماً مشغول دعا م لگشتم، و بیشتر بن دعا م، زارت مولا م حضرت صاحب الزمان(ع) بود. در یکی از سالها که برای خر م ما محتاج، در مکه مانده بودم، جوانی همراه من بود که همراه خود پنبه رنگ آشفده داشت. بهای آنها را به وی پرداختم و پنبهها را از دستش گرفتم، ولی آن جوان شروع به چانه زنی کرد، در حالی که من به انتظار ا ستاده بودم. ناگاه کسی ردا م را کش د و صورتم را به سوش برگرداندم؛ مردی با ه بت راد م که از تماشا ش ترس د م. به من گفت: آ ا آن را نم لفروشی؟ و من نتوانستم که جواب منفی بدهم و از چشمم نهان شد و د گر چشمم وی را ند د. و گمان بردم که مولا م بوده باشند. روزی از روزها، در باب «صفا» نماز م لگزاردم، و به سجده رفته، چانهام را بر س نهام گذارده بودم که فردی مرا با پای خو ش تکان داد و به من گفت: سرت را از س نهات بردار. پس هم نکه چشم گشودم، همان مردی راد م که از فروش پنبهها سؤال کرده بود و ه بتش سبب شد که چشمم تار شود و از د مگانم نهان گردد. با همان ام د و ق م برخاستم و مدتی در حج، در آن موقف، دائماً دعا م لکردم. و در آخر بن سال، به همراه مان بن فتح و محمد بن قاسم علوی و علان کل بنی، در پشت کعبه نشسته بود م و گفت و گو م لکرد م که... مردی را در حال طواف د م و با نگاه به او اشاره کردم و خواستم به دنبالش بروم. طواف کرد تا به کنار حجر اسماء ل رس د، در آنجا گدا ی راد م که بر حجرا ستاده و مردم را به خداوند سوگند م لدهد که به او کمک کنند و صدقه دهند. هم بن که نگاه آن مرد به گدا افتاد، خم شد و چ زی را از روی زم بن برداشت و به او داد و گذشت. من، نزد یک گدا رفتم و از او درباره چ زی که به او داده بود پرس د م، ولی از آگاه ساختنم، ابا کرد، به او د ناری دادم و گفتم: آنچه را در دست داری، نشانم بده. دستش را گشود و شمردم که ب ست د نار در آن بود. در قلمی ق م ن پ د ا کردم که آن شخص، مولا م(ع) بوده اند. به جایی که نشسته بودم، باز گشتم و چشمم به طواف بود. هم بن که آن حضرت(ع) از طواف فارغ شدند، به نزد ما آمدند. خوفی شد م از مهابت ا شان ما را فراگرفت و د مگان همه امان تار شد، و از جای خو ش برخاسته م و ا شان نشستند. از ا شان پرس د م که از چه خاندانی م لباشند؟ فرمودند: از عرب. عرض کردم: از کدام خاندان عرب؟ فرمودند: از بنی هاشم. عرض کرد م: از کدام طایفه بنی هاشم؟ فرمودند: بر شما مخفی نخواهد ماند، إنشاء الله. آنگاه به محمد بن قاسم نظر نموده، فرمودند: ای محمد، تو برخ ر هستی، انشاء الله. سپس ب ان داشتند: آ ا م لدان م که ز مالعابد م(ع) هنگام فراغت از نماز، در سجده شکر، چه م لفرمود؟ عرض کرد م: خ ر. فرمودند: م لفرمود: ای کر م، بنده مسکن تو در آستان تو است، ای کر م، بنده ق رت، زارت کننده توست، بنده ناچ زت در درگاه توست ای کر م. آنگاه از نزد ما رفتند. و موج تفکر ما را فراگرفت، و فردا آن حضرت(ع) را در حال طواف مشاهده کرد م و چشمانمان به سوشان خ ره شد، و هم بن که از طواف فراغت افتند، به سوی ما آمدند و نشستند و به گفتوگو پرداختند، سپس فرمودند: آ ا م لدان م که ز مالعابد م(ع) در دعای تعق ب خو ش پس از نماز چه م لفرمود؟ عرض کرد م: به ما ب آموز د. فرمودند: م لفرمود(ع): خداوند، از تو درخواست م لکنم به حق آن اسمت که آسمان و زم بن بدان برپاست، و به حق اسمت که بدان پراکنده شده را گرد م آوری و گرد آمده را پراکنده م لسازی، و به حق اسمی که بدان حق و باطل را از یک دگر جدا م لسازی و به حق آن اسمی که بدان در اها را پ مانه م لکنی و ر گها را م لشماری و کوهها را وزن م لکند م لکن: که انجام دهی برا م چند بن و چنان. و آن حضرت(ع) روی به من نمودند. و من تا زمانی که به عرفات رس د م و بر آن دعا مداومت داشتم. وقتی که از عرفات به مزدلفه رفته م و شب را آنجا ماند م، [در عالم خواب] رسول الله(ص) را زارت کردم، به من فرمودند: آ ا به حاجت رس دی؟ عرض کردم: کدام حاجت، ای رسول خدا؟ فرمودند: آن مرد، صاحب الامر(ع) بود؛ و آن وقت ق م ن پ د ا کردم. 1 بازگشت اموال غصب شده امامت به حضرت جمعی از ش م ان امام هاد (ع) م لگو ند، مولا مان، حضرت ابالحسن(ع) م لفرمودند: از فرزندم جعفر، کناره گ ری کن د که مثل او نسبت به من، مانند نمرود نسبت به نوح است که خداوند عزوجل، راجع به او فرمود: نوح پروردگارش را نداد، داد که ای پروردگار من، پسر م، از خاندان من بود. خداوند فرمود: «ای نوح، او از خاندان تو ن ست. او عملی ناصالح است». 2 همچن بن امام عسکر (ع)، پس از درگذشت پدر بزرگوارشان به ما م لفرمودند: خدا را خدا را، مراقب باش د که برادرم، جعفر، بر سری از اسرار آگاهی ن ابد، مثل من و او، مانند هاب ل و قاب ل است، که قاب ل بر آنچه خداوند از فضل خو ش به هاب ل بخش ده بود، حسد ورز د و او را به قتل رسان د. اگر زم نه قتل من برای جعفر، مه ا گردد، آن را به انجام خواهد رسان د، ولی خداوند خواست خود را به انجام م لسانند. و تمامی مردان و زنان و خدمتکارانی که در آن منطقه نظام (عسکر) سکونت داشتند، وقتی که وارد خانه م لشد م، از کارهای جعفر بر ما شکایت م لکردند و م لگفتند: او لباس زنان را م لپوشد، و شراب م لنوشد و به کسانی که در خانه اش زندگی م لکنند، درهم و لباس م لبخشد که کارها ش را کتمان کنند، آنها ن ز از او م لگ رند ولی کارها ش را پنهان نم لکنند، و ش م ان پس از امام هاد (ع) او را در انزوا قرار داده و سلام دادن به او را ترک کرده اند و م لگو ند: بن ما و او تقه ن ست، اگر ما با او رفت و آمد داشته باش م، و سلام و ع لک کن م و اسم او را ببر م، مردم درباره او به گمراهی م لافتند و مانند ما با او رفتار خواهند کرد و ما به سبب ا بن رفتار، اهل دوزخ خواه م بود. جعفر (کذاب)، در شام روزی که امام حسن عسکر (ع)

رحلت فرمودند، بر صندوقها و تمام اموال و دارا لهای آن حضرت، مهر زد و آنها را به خانه خود برد و وقت لکه صبح شد، وارد خانه شد تا آنها را بگشا د، اما هم نکه آنها را گشود و در آن نگر ست، بهیجز مقدار اندکی، چ زی از آنها باقی نمانده بود، و تعدادی از غلامان و کنه زن را به باد شلاق گرفت و آنها م گفتند: ما را زن، به خدا م لد م که شتران کالاها و صندوقها را به خ ابان م لبرند ولی قدرت تکلم و حرکت از ما سلب شده بود تا آنکه آنها رفتند و درها آنچنان که از پ ش بود، بسته شد. و جعفر به سبب ناراحتی، با خود سخن م گفت و بر سرش م لکوفت و او از همان اموالی که داشت، م لخر د و م لخورد تا آنکه جز قوت روزش، چ زی برا ش باقی نماند، و او ب ست و چهار نفر عائله از دختر و پسر و زن و خدم و حشم و غلام داشت. چنان فقر به او روی آورد که جدّه (جده امام عسکر (ع)) دستور داد که از اموالش برای او، آرد و گوشت و جو و علوفه برای چهارپا انش و لباس برای فرزندان و مادرانشان و غلامان و خدمتکاران او پرداخت گردد و برای او مسائل و مشکلاتی ب ش از آنچه توصف کرد م، پ ش آمد. 3 کلام حکمتآه ز حضرت در گهواره ابو نصر طر ف م لگو د: بر حضرت صاحبالزمان(ع) [در حالی که کودکی داخل گهواره بودند.] وارد شدم، فرمود: برا م صندل سرخ ب اور. برا شان آوردم، سپس فرمودند: آ ما مرا م شناسی؟ عرض کردم: آر ؛ فرمودند: من ک ستم؟ عرض کردم: شما سرورم و فرزند سرورم هست د. فرمودند: در ا نباره نپرس د م. طر ف م لگو د، عرض نمودم: فدا تان گردم، برا م ب ان نما د و فرمودند: انا خاتم الأوصاء و بی دفع الله عزوجلّ البلاء عن أهلي و ش عتی. من خاتم الأوصاء هستم و خدای تعالی، به واسطه من، بلا را از خاندان و ش ع انم برطرف م لکند. 4 ارجاع مال شخصی از سوی حضرت گروهی از علمای ش عه روا ت کرده اند که غلامی [متعلق به امام زمان(ع)] را نزد ابوعبدالله بن جن د، در واسط، فرستادند و به او گفتند، که آنرا بفروشد. وی، او را فروخت و بهای آنرا گرفت و چون آنرا به ترازو گذاشت، ه جده ق راط و ک حبه، کم بود؛ از مال خود ه جده ق راط و ک حبه وزن کرد و بدان افزود و فرستاد. امام(ع) ک د نار از آن مال را که وزن آن ه جده ق راط و ک حبه بود، برگردان دند. 5 پ نوشتها: الطبری (الآملی)، محمد بن جر ر، دلائل الإمامة، ص 294. . سورة هود(11)، آة 46. الطبری، همان، ص 294. الراوندي، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 466، ح 3. ش خ صدوق، کمالات بن و تمام النعمة، ج 2، باب 45، ح 7. با استفاده از ترجمه منصور پهلوان. ماهنامه موعود شماره 58